

that only grieving Muses would prompt me to compose,  
heartbreaking verse from a suffering, heartbroken man,  
but these woeful songs turn out to be my consoling  
companion  
(Boethius, 2008, 1)

درآیدن نیز معتقد است که فکرهای بزرگ با شوریده‌حالی  
پیوند دارند، و شکسپیر اذعان می‌دارد که:  
دیوانه، عاشق و شاعر/ همه مانند هم، اهل تخیل‌اند.  
(دیچز، ۱۳۹۴: ۳۷)

از دیدگاه اعراب پیش از اسلام، شاعر موجودی جن‌زده است.  
این جن بر هر کس که لایق ببیند فرو می‌آید و او را وادار می‌کند  
که از زبان او سخن بگوید. هم‌چنین شاعری با جنون و جادوگری  
در ارتباط بود. در کتاب مقدس مسلمانان، قرآن، پیامبر اسلام از  
جانب اعراب، «شاعر مجنون» خطاب شده بود.<sup>۶</sup> در کیش مانی  
«ترجمیک» میانجی‌ای بود که مانند همزاد یا تابعه، اندیشه‌های  
مانی را به او القا می‌کرد. اصطلاح فلسفی طباع تام (به معنای  
سرشت کامل) نیز ذاتی بود که برای هر انسانی، پیش از تولد او  
آفریده می‌شد و از روز ولادت تا لحظهٔ مرگ، او را همراهی  
می‌کرد. در دین زردشتی عقیده بر این است که در سومین روز  
مرگ، روی پل چینوت، دختر جوان بسیار زیبایی به انسان  
می‌پیوندد و بدین ترتیب نمادگی ازلی بار دیگر شکل می‌گیرد.  
در تفکر ایرانیان باستان، دئنا، ایزدبانویی است که مظهر وجدان  
است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را برگزینند. این  
بانو، تجسمی از ایزدبانوی دین است که کارهای نیک، اهورایی و  
وجدان روان انسان در گذشته را با زیبایی خود تجسم می‌بخشد  
(آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۸). هم‌چنین دئنا به عنوان راهنمای فیلسوف  
به سوی خرد در اندیشهٔ ایرانیان باستان حضور داشته است.

در رسالهٔ تسلی‌بخشی فلسفی، نوشتهٔ بوئتیوس، موجودی که  
بر انسان دردمند ظاهر می‌شود و او را تسلی می‌دهد، بانوی فلسفه  
است که بوئتیوس توصیف کاملی از خصوصیات او آورده و این  
بانو از رفتار روزگار و آنچه بر انسان می‌رود و نحوهٔ برخورد با  
مصائب زندگی با وی سخن می‌گوید.

شاعران فارسی نیز از شوریدگی و افسونی که انگیزهٔ شاعری  
است، سخن به میان آورده‌اند. تابعه یا فرشتهٔ شعر، موجودی بود  
که شاعر را در امر سرایش شعر برمی‌انگیخت:

ای که میان جان من تلقین شعرم می‌کنی  
گر تن زخم خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم  
(مولوی، ۱۳۷۸، غزل ۱۳۷۵)

می‌شود، منسوخ می‌شمارند و بعضی بر وجود آن صحنه می‌گذارند.  
در اساطیر یونان، آپولون و دیونیزوس، دو ایزد هنر، اساس هنر  
شعر و شاعری بودند. آپولون در ساحت اسطوره‌شناسی یونان  
باستان، ایزدی است که از عالم غیب خبر می‌آورد (هاتف) و  
دیونیزوس رب‌النوع شراب و باروری است که برانگیزانندهٔ  
سرمستی و شور و سکر در ساحت وسیع روح انسانی است.  
یونانیان تجربیات رؤیاگون خود را به آپولون نسبت می‌دهند و  
آپولون در جایگاه خدای هنرهای تجسمی، همان‌طور که گفته  
شد، ایزد اخبار غیبی نیز به شمار می‌رود. به عقیدهٔ نیچه نیز  
ظهور رؤیا و واقعیت‌های رؤیایی در انسان، پیش‌شرط تمام هنرها  
از جمله هنر شاعری است. موزها<sup>۵</sup> الهه‌های نه‌گانه‌ای هستند که  
زیر نظر آپولون، انواع شعر را به شاعر تلقین می‌کنند. از دیدگاه  
افلاطون، هر شاعری فرشته‌ای دارد که شاعر در تملک اوست و  
نیروی شاعری خود را از او می‌گیرد. رسالهٔ ایون مشروح‌ترین ارائه  
از این اندیشه است که شعر الهام خالص است. افلاطون هم‌چنین  
بر غیراکتسابی بودن شعر تأکید می‌ورزد و کار شاعران را چون  
کار پیامبران می‌داند. نظامی شاعر بلند پایهٔ ایرانی نیز الهام و  
پیامبری را از یک مقوله دانسته است. در واقع، از نظر کسانی  
چون نظامی، الهام برای شاعران و وحی برای پیامبران از یک  
جنس هستند. آناطول فرانس نیز در کتاب باغ اپیکور می‌نویسد:  
«می‌توان گفت که غالباً شعرا هنگامی که اشعاری عالی و آبدار  
می‌سرایند، از قوانین علمی که خود از آنها تبعیت کرده‌اند،  
بی‌اطلاع هستند. شعرا در موضوع اوزان و قوافی فقط از عامل  
تجربه استفاده می‌کنند و از این حیث هم چندان ایرادی بر آنها  
وارد نیست. در هنر نیز غریزه تنها کافی است و علم جز روشنایی  
مزاحمی ایجاد نمی‌کند. هرچند که زیبایی از هندسه آغاز  
می‌شود، ولی فقط به وسیلهٔ احساسات است که می‌توان اشکال  
زیبایی از هندسه به دست آورد» (فرانس، ۱۳۲۵: ۳۵).

افلاطون، فیلسوف بزرگ یونان باستان، شاعری را از اقسام  
چهارگانهٔ دیوانگی و منشأ این دیوانگی را موزها می‌داند. «از دیرباز  
تعریف طرفداران شعر از شاعر این بود که شاعر موجودی پری‌زده  
و مجذوب است که زبان را مانند مردم عادی به کار نمی‌گیرد،  
بلکه با شوریدگی ناشی از الهامات آسمانی سخن می‌گوید»  
(دیوید دیچز، ۱۳۹۴: ۳۱).

بوئتیوس، فیلسوف مسیحی سدهٔ ششم میلادی، در ابتدای  
رسالهٔ تسلی‌بخشی فلسفه، به موزهایی اشاره می‌کند که  
مدت‌هاست تنها اشعار اندوه‌بار به او تلقین می‌کنند:

I used to write cheerful poems, happy and life-affirming  
but my eyes are wet with tears and the poems are those

<sup>۶</sup> سورهٔ صافات، آیهٔ ۳۶

<sup>۵</sup> Muses

بیت بالا به خوبی دوگانگی و تعارضی که در درون وجود شاعر بر خاسته است را نشان می‌دهد؛ میل (فرشته الهام، همزاد و گنیوس) در تعارض با من شاعر قرار گرفته است.

آگامبن می‌گوید نیروی گنیوس به گونه‌ای است که اگر انسان خود را به او نسپارد، اگر انسان چیزی جز فردیت خویش نباشد، ادرار هم نمی‌تواند بکند. شاعر هم به باور پیشینیان تحت سیطره جن و تابعه خود است و شاعر باید خود را به او بسپارد (هم‌چنین جن با زنی و گنیوس هم‌ریشگی و اشاره‌ای هم به همزاد انسانی دارد) و هرچه تابعه می‌خواهد بر زبان آورد:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند  
هرچه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم (همان، غزل ۳۷۳)

«طبق گفته کانت، نابغه برگزیده طبیعت است. از نظر کانت مخلوق نابغه، نوساخته و سرمشق و الگویی برای دیگران در خلق اثر است که با قواعد علمی توصیف نمی‌شود. اما درباره اینکه نابغه این قواعد تازه را چگونه خلق می‌کند، اظهار می‌دارد: نابغه خود نیز نمی‌تواند توصیف و دلالتی علمی از چگونگی دستیابی به محصول کارش به دست دهد و در عوض گویی زمام امور را به دست طبیعت می‌سپارد. به همین سبب است که اگر مؤلفی برای محصول خود وام‌دار نبوغ باشد، نمی‌داند چگونه به ایده‌های آن دست یافته است؛ همین‌طور که در توانش نیست به دلخواه خود چنان محصولاتی را بپروراند، از طرحی پیروی کند و روند کارش را با شیوه‌ای قابل دریافت با دیگران در میان بگذارد تا آنان را نیز به ایجاد محصولاتی مشابه توانا کند» (بنسن، ۱۳۹۹: ۶۲). پس از نظر کانت نیز نبوغ نیرویی است که از جانب طبیعت به انسان داده شده و آنچه از طرف آن به هنرمند می‌رسد، برای انسان نامفهوم و غیر قابل شناسایی است.

آیا ایزدان هنر و شعر در این ساحت با گنیوس تطابق نمی‌کند؟ آیا جنون نوشتن جز از گنیوس برمی‌آید؟ و مگر جز این است که طبق باورهای مذهبی ایزد از رگ گردن به انسان نزدیکتر است و در عین حال با او یکی نیست؟ کما اینکه به باور قدما، گنیوس واسطه لطف و فیض الهی است که به انسان عطا می‌شود و اوست که درون انسان است و گاه خود اوست، و گاه نیست، و انسان پیوسته در صلح و آشتی با او (و به بیان دیگر «خود») به سر می‌برد.

### آفرینش

چنانچه گفته شد، genius در نگاه قدما، معنای همزاد نیز داشته است. می‌توان گفت نبوغ همزاد انسان است که منبع نیروی حیات و زایش و زاینده‌گی است و از درون انسان نشأت می‌گیرد و منبع بیرونی ندارد. نبوغ همزادی است که با انسان متولد شده و تا لحظه مرگ با اوست. همان‌طور که افلاطون

بازیگریست این فلک گردان  
امروز کرد تابعه تلقینم  
(ناصر خسرو، ۱۳۹۳، قصیده ۶۰)

هم‌چنین حافظ از سروش و هاتفی یاد می‌کند که مانند آپولون از عالم غیب خبر می‌آورد و معارف غیبی و ازلی را به قلب و گوش جان او القا می‌کند:

به جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر  
که هست گوش دلش محرم پیام سروش  
(حافظ، ۱۳۶۲، غزل ۲۷۸)

به گوش هوش نبیوش از من و به عشرت کوش  
که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد (همان، غزل ۱۷۱)

در راه عشق، وسوسه اهرمن بسی است  
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن (همان، غزل ۳۹۰)

### گنیوس و الهام

به جستار نبوغ آگامبن باز می‌گردیم. آگامبن گنیوس را آن بخش از وجود انسان می‌داند که غیرشخصی است؛ یعنی آن بخش از وجود که اراده بر آن سلطه‌ای ندارد و مربوط به امور غیرارادی ماست. پس وجود ما عرصه دو ساحت مقابل هم، و در عین حال کاملاً وابسته به دیگری است؛ ساحت گنیوس و ساحت ایگو (که تحقق فردیت انسان است و به امور ارادی مربوط می‌شود). این دو ساحت وجودی در عین نزدیکی، از یکدیگر دورند؛ بدین گونه که این دو برای تحقق، لازم و ملزوم یکدیگرند اما یکی نیستند.

گنیوس آن است که در درون انسان میل به انجام کاری را برمی‌انگیزد و سائقه حرکت و اقدام به برآورده کردن خواهش هاست. گنیوس برای تحقق خود ایگو را به یاری می‌طلبد. اگر ایگو دعوت گنیوس را بپذیرد، زمینه تحقق میل در فردیت یا خودآگاه انسان به وجود می‌آید. مثالی که آگامبن در اثنای متن جستار آورده قابل توجه است. آگامبن نوشتن و تألیف را به مثابه امکانی در نظر می‌گیرد که تحقق آن وابسته به امر غیرشخصی در امر شخصی است.

گاهی میل به نوشتن در انسان به وجود می‌آید، اما انسان عملاً نمی‌داند که چه باید بنویسد. اگر این میل برای نوشتن در فردیت مؤلف فرصت بروز یابد، «نوشتن» به مثابه امکان بالفعل، تحقق می‌یابد. البته تعارض میان آنچه میل و آنچه فردیت در نظر آوردیم، خود را به صورت‌های گوناگون مانند میل به تخریب و نابودی اثر در آوانگاردها نشان می‌دهد.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست  
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست  
(حافظ، ۱۳۶۲، غزل ۲۶)

می‌گوید، شاعر تحت تملک فرشته شعری است که او را از طلوع تولد تا غروب مرگ همراهی می‌کند. «استعدادی که تو داری... یک هنر نیست؛ بلکه چنانچه هم‌اکنون می‌گفتم، الهام است. نیرویی آسمانی در تو هست که که تو را به حرکت درمی‌آورد...» (دیچز، ۱۳۹۴: ۳۲)

بدین ترتیب نبوغ یا گنیوس یا آنچه در اساطیر و باورهای پیشینیان از آن با عنوان موز، تابعه، طباع تام و... یاد شده است، مطابقت می‌کند. هم‌چنین با توجه به رویکرد تطبیقی این جستار، در ادب فارسی با آن زیبارویی که گاه معشوق و گاه پری و تابعه است مطابق بوده، که همگی مصداق‌های تطبیقی آن نیروی محرک حیات و آفرینش‌اند و در رویکرد روان‌کاوانه یونگ، به آنیما (بخش زنانه وجود مرد) تعبیر می‌شود.

درونی دانستن نیروی الهام و یافتن آن در درون، بی‌شباهت به سیر و سلوک عرفانی نیست؛ جریانی که در دل تجربه دینی

پدید آمد و با توجه به اصول آن درمی‌یابیم که آن خدایی که نیرویی ماورایی و بیرون از وجود انسانی بود، به نیرویی در درون انسان مبدل گردید که سپس با خود انسانی یکی شده و خداشناسی به بیانی دیگر همان خودشناسی قلمداد شد و عرفان و تصوف به طریقی برای وصول به این خودشناسی بدل گشت.

پس شاعری، خلق و آفرینش است و نبوغ (همزاد، خود) شاعر منبع الهام و سرچشمه زاینده است. آنچه از نبوغ برمی‌خیزد، به آفرینش و خلق اصیل می‌انجامد. ارتباط بین genius و generation به گونه‌ای دیگر هم تداعی‌کننده آفرینش است. همان‌طور که در جستار آگامبن آمده، «تخت‌خواب (بستر زفاف) نمونه‌ی شیء ژنی یا کامیابی بود که عمل تولیدمثل در آن شکل می‌گرفت». آندره برتون در یکی از اشعار خود می‌گوید:

شعر در بستر شکل می‌گیرد، مانند عشق  
ملافه‌های به‌هم‌ریخته، طلوع چیزهایند  
شعر در بستر شکل می‌گیرد... (آندره برتون، ۱۳۹۸، ۲۰۲)

## منابع

### کتاب‌ها:

- آگامبن، جورجو، (۱۳۹۹)، حرمت‌شکنی‌ها، ترجمه صالح نجفی و مراد فرهادپور، تهران، مرکز.
- برتون، آندره، (۱۳۹۸)، سرگذشت سوررئالیسم (گفت‌وگو با آندره برتون)، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، نی.
- بنسن، بروس الیس، (۱۳۹۹)، پدیدارشناسی موسیقی، ترجمه حسین یاسینی، تهران، ققنوس.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۶۲)، دیوان اشعار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، نوبت دوم، تهران: خوارزمی.
- دیچز، دیوید، (۱۳۹۴)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی.
- فرانس، آناتول، (۱۳۲۵)، باغ اپیکور، ترجمه کاظم عمادی، تهران، کتاب‌فروشی ابن سینا.
- کانت، امانوئل، (۱۳۸۸)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی.
- کروچه، بندتو، (۱۳۹۶)، کلیات زیبایی‌شناسی، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد ابن محمد، (۱۳۷۸)، کلیات دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جلد دوم، نوبت پنجم، تهران: نگاه.
- ناصر خسرو قبادیانی، (۱۳۹۳)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، نوبت نهم، تهران: دانشگاه تهران.
- نیچه، فردریش، (۱۴۰۰)، زایش تراژدی از روح موسیقی، ترجمه سعید فیروزآبادی، تهران، جامی.
- Boethius, Anicius Manlius Severinus, (2008), The consolation of philosophy, Harvard university press.

### مقالات:

- آقاحسینی، حسین، ۱۳۸۱، فرشته شعر، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تبریز)، شماره ۱۸۵.

- اوحدی، مهرانگیز، ۱۳۸۴، الهام‌های شاعرانه، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵.
- روحانی، رضا، ۱۳۸۶، انگیزه‌های شاعری و منابع الهام مولوی در دیوان شمس، نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، شماره ۲.